



علی؛ شیر حق یا یک دغلکار

بیگمان بسیاری از شما این چامه ی پرآوازه را شنیده اید:

از علی آموز اخلاص عمل
 شیر حق را دان منزه از دغل
 در غزا بر پهلوانی دست یافت
 زود شمشیری بر آورد و شتافت
 او خدو انداخت بر روی علی
 افتخار هر نبی و هر ولی
 او خدو انداخت بر رویی که ماه
 سجده آرد پیش روی او در سجده گاه

اکنون سه پرسش برای ما پدید میاید:

- ۱- چرا بلخی این چامه را سروده است
- ۲- این داستان، بر پایه ی کدام رویداد تاریخی است؟
- ۳- چرا بلخی بر اخلاص عمل و بری بودن علی از دغل تاکید کرده است، در حالیکه دیگر مداحان، به کلی گویی و رساندن جایگاه علی به آسمانها بسنده کرده اند؟

جالب است که بلخی توانسته در چامه ی خود، اخلاص عمل علی را بگونه ای نشان دهد (که دشمن را برای خدا و نه برای خشم خود میکشد) اما انگیزه ی خدو انداختن پهلوان شکست خورده را نمیگوید ، چرا که تف انداختن در جنگ رسم نبوده و نشان از خوار داشتن همورد است.

چرا بایستی در يك جنگ میان دو پهلوان، یکی آندیگری را اینگونه خوار شمارد، آنهم پس از شکست و در آستانه ی مرگ؟ تازه، بلخی نگفته است که علی را از چه " دغلی " باید منزه دانست؟ چه دغلی در کار بوده؟ آیا مردم سنی زمان بلخی، درباره ی دغل کاری علی سخنی میگفته اند؟

اینگونه دیده میشود که بلخی، برای ما چیستانی بجا نهاده است.

برای حل این چیستان، در تاریخ و نوشته های بسیار جستجو میکنیم و با وجودیکه داستانی پیدا نمیکنیم که از "تف" انداختن پهلوانی سخن بمیان آمده باشد، تنها داستانی که به این جنگ تن بدن و به این "دونل" همانندی دارد را پیدا میکنیم که همانا جنگ علی در برابر "عبدود" است. در اینجا به نکته ای بر میخوریم که نشان میدهد که منظور بلخی، همین جنگ بوده است.

ورژن شیعیان (از سایت حوزه)

<http://www.hawzah.net/Per/E/do.asp?a=ECDDAD5.htm>

حضرت علی (ع) زرهی آهنین بر تن داشت و چشمان او از میان مغفر می درخشید. قهرمان عرب پس از آشنایی باحضرت علی از مقابله با او خود داری کرد و گفت: پدرت از دوستان من بود و من نمی خواهم خون فرزند او را بریزم.

ابن ابی الحدید می گوید:

استاد تاریخ من ابوالخیر وقتی این قسمت از تاریخ را تدریس می کرد چنین گفت: عمرو در جنگ بدر شرکت داشت و از نزدیک شجاعت و دلوریهای علی را دیده بود. از این رو، بهانه می آورد و می ترسید که با چنین قهرمانی روبروگردد.

(سرانجام حضرت علی (ع) به او گفت: تو غصهء مرگ مرا مخور. من، خواه کشته شوم و خواه پیروز گردم، خوشبخت خواهم بود و جایگاه من در بهشت است، ولی در همهء احوال دوزخ در انتظار توست. در این موقع عمرو لبخندی زد و گفت: برادر زاده! این تقسیم عادلانه نیست؛ بهشت و دوزخ هر دو مال تو باشد. (۵) شد. آنگاه حضرت علی (ع) او را به یاد نذری انداخت که با خدا کرده بود که اگر فردی از قریش از او دو تقاضا کند یکی را بپذیرد و عمرو گفت چنین است. حضرت علی (ع) گفت: درخواست نخست من این است که اسلام را بپذیرد. حضرت علی (ع) گفت: بیا از جنگ صرف نظر کن و رهسپار زادگاه خویش شو و کار پیامبر را به دیگران واگذار که اگر پیروز شد سعادت است برای قریش و اگر کشته شد آرزوی تو بدون نبرد جامهء عمل پوشیده است. عمرو در پاسخ گفت: زنان قریش چنین سخن نمی گویند. چگونه بر گردم، در حالی که بر محمد دست یافته ام و اکنون وقت آن رسیده است که به نذر خود عمل کنم؟ زیرا من پس از جنگ بدر نذر کرده ام که بر سرم روغن نمالم تا انتقام خویش را از محمد بگیرم.

ابن بار حضرت علی (ع) گفت: پس ناچار باید آمادهء نبرد باشی و گره کار را از ضربات شمشیر بکشاییم. در این موقع قهرمان سالخورده از کثر خشم به سان پولاد آتشین شد و چون حضرت علی (ع) را پیاده دید از اسب خود فرود آمد و آن را پی نمود و با شمشیر خود بر حضرت علی تاخت و آن را به شدت بر سر آن حضرت فرود آورد. حضرت علی (ع) ضربت او را با سپر دفع کرد ولی سپر به دو نیم شد و کلاه خود نیز درهم شکست و سر آن حضرت مجروح شد. **در همین لحظه** امام فرصت را غنیمت شمرده، ضربتی محکم بر او فرود آورد و او را نقش بر زمین ساخت. صدای ضربات شمشیر و گرد و خاک میدان مانع از آن بود که سپاهیان دو طرف نتیجهء مبارزه را از نزدیک ببینند. اما وقتی ناگهان صدای تکبیر حضرت علی (ع) بلند شد غریو شادی از سپاه اسلام برخاست و مسلمانان دریافتند که حضرت علی (ع) بر قهرمان عرب غلبه یافته، شر او را از سر مسلمانان کوتاه ساخته است.

در همین لحظه!

جالب است که این گفته، که جنگاوری پس از خوردن شمشیری سخت، فرصتی برای زدن يك ضربت کاری بدست آورده، خود پرسش برانگیز است؟ چگونه؟

پس حالا چرا سرانجام معلوم نشد که چه کسی و کدام پهلوان و برای چه بروی علی "خود" انداخت، و باقی ماجرا؟ پس عبدود نخست يك ضربه زد و در آن لحظه علی با يك ضربت او را نقش زمین کرد! همین، آیا کل داستان همین دو ضربه بود!

جالب است که همه جا، شیعیان، سخنان رد و بدل شده میان ایندو را تنها به لحظات پیش از جنگ محدود کرده اند و پس از آن، قهرمانان داستان، در کمال سکوت باهم جنگیده اند و معلوم نیست چرا عبدود که جوانمردی و خوبی پهلوانی وی شناخته شده بود، بروی علی تف کرد؟ حالا باز خوب است انصاف کرده اند و مردانگی عبدود را که در برابر همورد پیاده ی خود، از اسب پیاده شده، سانسور نکرده اند!

حال در تاریخ نکته ئ در خور نگرشی پیدا میکنیم:

...

(کوتاه)

پهلوان قریش خود را به خندق زد و از آن گذشت و هم‌اورد خواست. او به اندازه ای هراس انگیز و پر آوازه بود که محمد نمیخواست کسی را به جنگ او بفرستد. سرانجام علی به جنگ او رفت. او چون دید علی پیاده است، از اسب خود پیاده شد تا رسم جوانمردی را بجای آورده باشد.

....

(گسترده)

هر شمشیری که عبود میزد، علی آنرا رد میکرد و هر شمشیری که علی میزد، عبود آنرا رد میکرد، تا اینکه خستگی کم کم بر علی چیره شد و او نیرنگی اندیشید. از بالای شانه ئ عبود نگاهی به پشت سر او انداخته و گفت:

قرار نبود که یاران تو به یاری تو بیایند!
عبود نگاهی به پشت سر خود خواست کردن، در همین لحظه،
علی شمشیر را فرود آورده و پای عبود را از ران فروبرد.
عبود افتاد و گفت: " یا علی خدعه کردی! "
علی پاسخ داد: " الحرب خدعه! "
(یعنی: جنگ همانا نیرنگ است.)

....

در اینجا چیستان بلخی، بخشی از پاسخ خود را می یابد.
اشاره ئ جلال الدین بلخی به واژه ئ " دغل "
و گفته ئ علی: " جنگ همانا نیرنگ (= دغل) است "
این دغل در هر دو جا، داستان منظوم بلخی و رخداد تاریخی نبرد تن بتن علی و عبود را بهم پیوند میزند. پس برآستی دیده میشود که داستان منظوم بلخی بر پایه ای راستین استوار بوده است، هرچند که مداحی های بیپایه بدنبال آن آمده است.

در اینجا انگیزه ی " تف " انداختن هم روشن میشود:

چون علی از نیرنگ برای پیروز شدن بر شهسوار عرب عبود سود برده است، آنهم در حالیکه این پهلوان برای نگهداشت آیین جوانمردی از اسب پیاده شده است (چون علی پیاده بود)، پس از اینکه علی بر سینه ئ او مینشیند که سرش را ببرد، پهلوان عرب، تفی بصورت علی می اندازد، چه او را دور از آیین پهلوانی و جوانمردی و مردی نیرنگ باز میداند!

به احتمال زیاد، این داستان از همان زمان سینه به سینه در میان مردم حکایت میشده و هر نسل این داستان را به نسل دیگر گزارش میداده و نگه میداشته است و بلخی هم این داستان را شنیده بوده است.

احتمالاً بلخی برای در امان بودن از شر پی ورزان دینی، این چامه را سروده ولی از آنجاییکه او والاتر از آن بود که خود را به تراز پست پی ورزان (متعصبان) فرو اندازد، در چامه ئ خود، این چیستان را برای کسانی که از هوش کافی برای دیدن آن برخوردار باشند نهاده است و بدینگونه است که ما میتوانیم، همه داستان آن رخداد را امروز بازسازی کنیم.

او در این مدح خود، در حقیقت، پلیدی کار علی را در لفافه و برای آیندگانی که در جستجوی راستی باشند، به ودیعه نهاده است! این نابغه ئ دوران!

پس باز هم میبینیم که علی که برای نیرنگ، ناچار دروغ هم گفته است، نمیتواند معصوم باشد و لکه ئ سیاهی بر لکه های سیاه دیگر زندگی این دژخیم و امیر خونریز افزوده میشود.

(عبود = وُد ، نام بتی بوده است از بتان عرب و عبود، یعنی برده و بنده ئ وُد)

خدعه با خوارج و جنگ نهروان

آنگاه امیرمؤمنان علی(ع) به همراه صد نفر از اصحابش برای گفتگو با خوارج به حرور رفت و عمده محورهایی که امیرمؤمنان(ع) بر آن تکیه کرد عبارت بود از:

۱ - من از آغاز اعلام کردم که بردن قرآنها بر سر نیزه شیطننت است...
۲ - بعد از آنکه حکمیت بر من تحمیل شد من گفتم حکم عبدالله بن عباس باشد ... شما قبول نکردید و گفتید فقط ابوموسی اشعری باید حکم باشد...

۳ - ... آیا من بر حکمین شرط نکردم که از آغاز تا پایان حکمیت به قانون خدا در قرآن و سنت پیامبر عمل کنند؟ در تمام این موارد سران خوارج امام علی(ع) را تصدیق کردند و گفتند همه فرمایشات شما صحیح ما مرتکب گناه شدیم توبه می کنیم. تو هم باید توبه و استغفار کنی!! حضرت فرمود: استغفر الله من کل ذنب!

این برخوردها سبب شد شش هزار نفر از اردوگاه خوارج خارج شده و به امام بپیوندند. (۱۲)
ابن ابی الحدید در تفسیر استغفار حضرت می گوید:
(توبه امام یک نوع توریه و از مصادیق ((الحرب خدعه)) بوده است، او سخن مجملی گفت که تمام پیامبران آن را می گویند و دشمن نیز به آن راضی شد بدون آنکه امام به گناهی اقرار کرده باشد.)) (۱۳)

۱۱ - موسوعه الامام علی بن ابی طالب ج ۶، از ص ۳۲۴ تا ۳۳۳.

۱۲ - همان، ج ۶ از صفحه ۳۳۳ تا ۳۴۰.

۱۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص: ۳۸۰ فروغ ولایت، ص ۶۳۵.

وقال الرسول صلی الله علیه وسلم: (الحرب خدعه) صحیح الجامع برقم ۳۱۷۶ بتحقیق الالبانی

بن مایه ای دیگر

www.hawzah.net/Per/Magazine/mr/006/mr00611.htm

سنت

با مطالعه در سنت نیز می توان روایات زیادی جهت تائید مطلب ذکر کرد. از مهمترین ابواب و روایات این بخش روایاتی است که حاکی از جواز به کار بردن خدعه در جنگ است: «الحرب خدعه» و جنگ روانی از مصادیق بارز «خدعه» است.

«خدعه» در لغت به معنای «مایخدع به» است. یعنی آنچه به وسیله آن خدعه ورزیده می شود که عبارت از «مکر و حیله و فریب» است. (۹) از دیدگاه فقه اسلامی، خدعه در جنگ جایز می باشد. علامه حلی (ره) در کتاب «تذکره» و «منتهی» بر این مطلب، ادعای اجماع نموده است. (۱۰)

حدیثی است که علامه حلی(ره) از منابع اهل سنت نقل می کند که مربوط به رویارویی حضرت علی - علیه السلام - با عمروبن عبدود در جنگ احزاب (خندق) می باشد:

« قال: وروی العامه ان عمروبن عبدود بارز علیا علیه السلام - فقال: ما احب ذلك یابن اخی، فقال - علیه السلام - لکنی احب ان اقلک فغضب عمرو فاقبل الیه فقال - علیه السلام - به ما برزت لاقاتل اثین فالتفت عمرو فوثب علی علیه السلام - فضربه فقال عمرو خدعتنی فقال - علیه السلام - الحرب خدعه » (۱۱)

یعنی: عامه روایت کرده‌اند که چون «عمر و بن عبدود» با علی علیه‌السلام روبرو گشت، گفت: من این امر (مصاف با علی علیه‌السلام) را دوست ندارم، ای پسر برادرم، امام علی علیه‌السلام فرمود: اما من مایلم، آنگاه عمرو غضبناک شد و به سوی امام روان گردید. **امام علی علیه‌السلام [از روی خدعه] گفت من به میدان نیامده‌ام که با دونفر بجنگم پس عمرو متوجه جانبی شد «غافلگیر شد» آنگاه امام جستی زد و به او ضربه‌ای وارد کرد عمرو گفت به من خدعه زدی و امام فرمود: **الحرب خدعه**: جنگ خدعه است.**

روایت دیگری است از امام صادق علیه‌السلام که رسول خدا صلی‌الله علیه وآله در جنگ خندق فرموده‌اند: «الحرب خدعه: جنگ خدعه است و هرچه می‌خواهید در جنگ بگویید»، و این روایت، از جمله مهمترین مستندات جنگ روانی در منابع روایی می‌باشد: «وفی خبر اسحاق بن عمار عن جعفر بن ابیہ علیه‌السلام: «ان علیا علیه‌السلام کان یقول لان تحفظنی الطیر احب الی من ان اقول علی رسول الله صلی الله علیه وآله ما لم یقل، سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یوم الخندق یقول: الحرب خدعه، و یقول تکلموا بما اردتم» (۱۲) امام علی علیه‌السلام می‌فرمودند: اینکه مرا از فال بد حفظ کنی بهتر است نزد من از اینکه نسبت بدهم به پیامبر صلی‌الله علیه وآله آنچه را نفرموده است. از پیامبر در روز خندق شنیدم که می‌فرمود **الحرب خدعه**: جنگ خدعه است و اینکه هرچه می‌خواهید بگویید.

روایت دیگری که ناظر به جنگ روانی مسلمین بر علیه دشمن می‌باشد سخنی است از امام علی علیه‌السلام در جنگ صفین که در راستای تقویت روحیه خودی و تضعیف روحیه دشمن است: «قال عدی بن حاتم: ان علیا علیه‌السلام قال یوم النقی هو و معاویة بصفین فرغ بها صوته یسمع اصحابه: والله لاقتلن معاویة واصحابه، ثم قال فی آخر قوله انشاء الله و خفض بها صوته و كنت منه قریبا فقلت یا امیر المومنین علیه‌السلام انک حلفت علی ما قلت، ثم استثنیت فما اردت بذلك؟ فقال الحرب خدعه و انا عند المومنین غیر کذوب، فاردت ان احرض اصحابی علیهم کی لا یفشلوا ولكن یطعموا فیهم، فافهم فانک تنفع بهابعد الیوم انشاء الله». (۱۳)

۹- قاموس المنجد، ماده خدع، و نیز: ر. ک: فرهنگ معین

۱۰- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۳، ۴۳ جلد، (دارالکتاب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۲) ج ۲۱، ص ۸۰.

۱۱ و ۱۲- همان، ص ۷۹، به نقل از وسائل الشیعه، باب ۵۳ از ابواب جهاد

۱۳- همان، ص ۸۰

عدی ابن حاتم گوید: علی علیه‌السلام زمانی که در جنگ صفین با معاویه برخورد نمود صدایش را بقدری بلند کرد که اصحابش می‌شنیدند و فرمود: به خدا قسم معاویه و یارانش را می‌کشم سپس در پایان سخن در حالیکه من نزدیک ایشان بودم، با صدای آهسته فرمودند انشاء الله (اگر خدا بخواهد) آنگاه من گفتم ای امیرمؤمنان شما بر گفته خود سوگند یاد کردید، و در پایان به خواست الهی مقید گردید، منظورتان چیست؟ حضرت فرمود: «**الحرب خدعه**: جنگ خدعه است و من در نزد مؤمنین دروغگو نیستم، خواستم با این سخن اصحاب و یاران خویش را تحریض و تشویق نموده تا سست نشوند و [بر آنها غلبه یابند پس ای عدی این سخن را درک کن که بعد از این بدان سود خواهی برد اگر خدای بخواهد].»

احادیث مزبور صحت ادعای ما را تایید می‌کند.

کدیور

<http://www.kadivar.com/Htm/Farsi/Books/Book12/F79.htm>

کدیور:

امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: **الحرب خدعه**

...

عن عروة قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم قریظة: **الحرب خدعه**.

از عروه روایت شده که پیامبر در روز قریظه گفت: جنگ نیرنگ و فریب است.

عن عائشة قالت: إن نعيم بن مسعود قال: يا نبي الله إني أسلمت ولم أعلم قومي بإسلامي، فمرني بما شئت، فقال: إنما أنت فينا كرجل واحد، فخذع إن شئت فإن الحرب خدعة.

عائشه نقل کرد که نعيم بن مسعود گفته است: اي پیامبر اسلام من اسلام آورده ام اما اسلام را به قومم اظهار نکرده ام. (به آنها خبر نداده ام) پس امر کن بر من هر طور مي پسندي، پس گفت (پیامبر) بدرستیکه تو چون یکی از ما هستی، پس آنها را اگر مي خواهی بفریب (همچنان به خدعه ات ادامه بده) چرا که جنگ مکر و فریب است.

رسول خدا(ص) فرمود: «**الحرب خدعة**: (۵۰۱) جنگ فریب است.»

۵۰۰. اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۶۵.

۵۰۱. همان، ج ۵، ص ۲۴۸؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۰.

دبیر خانه ئ مجلس خفتگان (خبرگان) رهبري !!

ماست مالي از سایت بلاغ !:

<http://www.balagh.net/persian/feqh/majallat/feqh/14/08.htm>

فرق خدعه و غدْر :

در مورد برخورد با غیرمسلمانان در روایات و سخنان فقیهان، واژگانی مطرح شده، مانند: (غُلُول)، (غَدْر)، (غیلة)، (غش) و (خیانة) با مراجعه به لغت و دقت در موارد کاربرد این مفاهیم به خوبی معلوم می شود که تمامی این واژگان به معنای خیانت به کار رفته اند.

و از آن جایی که زشتی خیانت امری پذیرفته شده نزد همه ملتهاست، آیات، روایات و عبارات فقهاء و دلالت بر ممنوعیت و حرام بودن آن دارد و اجازه انجام خیانت که ستم و تجاوز است، به هیچ کس علیه هیچ کس داده نشده است. در برابر واژگان یاد شده، کلماتی است مانند خدعة، مکر و حيله که معنای همه آنها بر اساس نظر اهل لغت و دقت در موارد کاربرد، عبارت است از تدبیر و چاره اندیشی.

و بر این اساس، در روایات اسلامی آمده است: الحرب خدعة. بر همین اساس در فقه، پس از حکم به حرام بودن غدْر و خیانت، فتوای خدعه و حيله در جنگ داده شده است. :

بنابراین، روشن شد که چرا غَدْر با کافران ناروا، لکن خدعه در جنگ رواشناخته شده است !

۲۴ . (جواهرالکلام)، ج ۲۱/۷۸ و ۷۹؛ (بحارالانوار)، ج ۷۵/۲۸۹؛ (اصول کافی)، ج ۲/۳۳۷.

اما گویا برخی ها سرانجام به نتیجه رسیده اند که :

في صدر الإسلام قيل «الحرب خدعه» والحرب في ذلك الوقت كانت من أجل الدعوة وفريضة جهاد، أما طبيعة الحرب وخذاعها فكان ذلك بشأن القادة والساسة ولم يكن شأن رجال الدين

در صدر اسلام گفته شده است «جنگ نیرنگ و فریب است» و جنگ در آن زمان بدلیل دعوت به اسلام و فریضه جهاد انجام می گرفته است اما طبیعت جنگ و نیرنگ های آن از امور مربوط به فرمانده هان و سیاسیون است و کار علمای دین نمی باشد

بن مایه ای دیگر :

سایت غدیر

http://www.ghadeer.org/hekayat/DAS_AALI/dali0004.htm

مبارزه علی (ع) با عمرو بن عبدود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جنگی خندق در سال پنجم هجری اتفاق افتاد. یکی از پیکارهای مهم در این جنگ ، نبرد امام با عمرو بن عبدود بود؛ عمرو از شجاعان عرب بود، کسی بود که عمر گفت : ((من با او همسفر شام بودم و هزار نفر، دزد بر قافله ما تاختند، عمرو به تنهایی آنها را متفرق ساخت و دست و پای شتری را به جای سپری دست گرفت و آنها را تعقیب کرد)).

وقتی در جنگ خندق علی (علیه السلام) دروازه خندق را بر دشمن مسدود کرد تا وارد شهر مدینه نشوند، عمرو بن عبدود وارد شد بر وسط میدان و فریاد برآورد: کیست به جنگ من آید؟ هیچ کس از ترس، جوابی نداد؛ عمرو گفت : مسلمین کجاست هستند که به دستم کشته شوند تا به بهشت روند؛ چرا به سوی بهشت نمی شتابید؟ چرا نزدیک من نمی آید؟ هیچ کس پاسخی نداد و سپس این اشعار را خواند:

((از بس مبارز طلبیدم، سینه ام تنگ شد و صدایم بگرفت ؛ من در جایی ایستاده ام که هر دلیر و جنگجویی بر جان خود می لرزد و می ترسد؛ راستی که دلیری و از جان گذشتگی از بهترین غریزه های جوانمردان است)).

در این وقت علی (علیه السلام) برخاست و از پیامبر اجازه خواست؛ پیامبر فرمود: بنشین؛ چند مرتبه دیگر عمرو مبارز طلبید و حماسه خواند، فقط علی (علیه السلام) بلند می شد و می گفت : یا رسول الله ! اگر او عمرو است، من علی بن ابیطالبم !

تا اینکه پیامبر اجازه دادند و فرمودند: از خداوند مساعلت دارم که تو را بر عمرو، نصرت دهد بعد سر را بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا! برادر من و پسر عم مرا تنها مگذار! و با چشمی پر از عاطفه و اشک فرمود: برو که خدا یار و مددکار توست .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به میدان آمد و این رجز را خواند:

((ای عمرو! در کار جنگ شتاب مکن، آن کس که تو را جواب گوید، عاجز نیست، او دارای حسن نیت و بصیرت و راستی می باشد و این صفات، اساس هر رستگاریست .

نزد تو نیامدم جز بر آن امید که زن نوحه گر را بر جنازه تو بنشانم و اثر ضربت شمشیری که پس از دورانی از طول زمان، نام آن بماند باقی گذارم)).

عمرو از روی تکبر، پاسخی نداد؛ امام فرمود: شنیدم تو پیمان بستنی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد بپذیری؟ گفت: آری، فرمود: اول، من تو را دعوت به توحید و اسلام و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می کنم ؛ عمرو گفت: قبول نمی کنم ؛ فرمود: دوم آنکه ، از این راهی که آمدی برگرد و از جنگ با پیامبر درگذر؛ گفت : اگر این کار را کنم زنان قریش مرا سرزنش کنند، زیرا من در جنگ بدر، زخمی برداشتم و نذر کردم تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نکشم روغن بر موی سرم نمالم ؛ حضرت فرمود: سوم آنکه ، تو را به مبارزه با خود می خوانم ؛ عمرو بخندید و گفت : عرب این خواهش را از من نمی کند؛ من دوست ندارم تو را بکشم زیرا با پدرت ابوطالب دوست بودم و در عموهای تو کسانی هستند که از تو زورمندتر هستند؛ تو جوانی و میل ندارم به دست من کشته شوی ، تو هم کفو من نیستی .

فرمود: اما من دوست دارم تو را در راه خدا بکشم ! عمرو گفت : چه گفتی ؟ فرمود: میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم ! عمرو گفت : چه گفتی ؟

فرمود: میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم و برای این کار پیاده شو با هم بجنگیم. عمرو در حالی که غضبناک بود از اسب پیاده شد، بر صورت اسب بکوفت و شمشیری به پای اسب زد و اسب روی زمین بیفتاد، شمشیر دیگری به

طرف علی (علیه السلام) فرود آورد که حضرت با سپر آن را رها کرد در حالیکه سپر دو نیم شد و فرقی را شکافت ، حضرت خود را به گوشه میدان رسانید و با عمامه سر خود را بست و به میدان آمد و فرمود:

ای عمرو! تو خجالت نکشیدی با این شخصیت ، برای خود همراه آوردی با این که من جوانم و تنها به جنگ تو آمدم . عمرو برگشت که ببیند کیست ، حضرت شمشیری بی درنگ بر پای او فرود آورد و او را بر زمین انداخت. دو لشکر، منظره را می دیدند، و غالب شدن علی (علیه السلام) بر عمرو موجب شد که صدای تکبیر و تهلیل بلند شود؛ مشرکین رو به فرار گذاشتند و مسلمین با شادی ، مشرکین را تعقیب می کردند تا جایی که همه مشرکین فرار کردند. امام ، بعد از چند لحظه آمد که سر عمرو را جدا کند، عمرو گفت : مرا فریب دادی ! فرمود: معنی جنگ همین است عمرو (به قولی) آب دهان بر صورت امام انداخت و غضبناک شد. امام از روی سینه عمرو برخاست و چند قدمی بزد و آنگاه بازگشت تا سر عمرو را از تن جدا کند.

عمرو گفت : چرا منصرف شدی و اکنون باز آمدی ؟ فرمود: تو آب دهان به صورت من انداختی ، در آن حال من خشمناک شدم ، نخواستم با آن حال غضب ، سر تو را جدا کنم ، بلکه با حال انبساط ، برای رضای خدا سرت را از تن جدا می کنم . امام سر عمرو را جدا کرد و به نزد پیامبر آورد و از کلمات پیامبر در جنگ خندق این است که ((ضرب زدن علی (علیه السلام) در جنگ خندق از عبادت جن و انس افضل است)). (۸۴)

...

۸۴- زندگانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) - بحارالانوار - تاریخ طبری - ناسخ التواریخ - داستانهایی از زندگانی حضرت علی (علیه السلام)، ص ۵۹

بن مایه ای دیگر:

مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام
نوشته: عمادالدین حسین اصفهانی (حسین عمادزاده)
برگ ۱۶۴

«...شمشیری به پای اسب زد اسب روی زمین بیفتاد شمشیر دیگری بطرف علی فرود آورد علی بچابکی با سپر آنرا رد کرد در حالیکه سپر دو نیمه شد و فرقی علی را بشکافت علی خود را بگوشه میدان رسانید با عمامه سر خود را بست و باز بمیدان آمد فرمود **ای عمرو تو خجالت نکشیدی با این شخصیت برای خود همراه و کمک آوردی در حالیکه علی جوانی است که تنها بجنگ تو آمده، عمرو برگشت ببیند کیست بحمایت او آمده علی فوراً شمشیری بر پای او فرود آورد که آن هیکل قویالجهت بر زمین افتاد از دو طرف قشون همه ناظر و شاهد این منظره بودند چون دیدند.....**

علی پس از لحظه ای آمد سر عمرو را جدا کند، عمرو که خود را با هزار مبارز حریف میدانست و او را فارس یلیل میگفتند گفت، یا علی مرا فریب دادی، گفت معنی جنگ همین است. عمرو آب دهان بر صورت علی انداخت علی خشمگین شد از روی سینه عمرو برخاست و چند گامی بزد و آنگاه بازگشت تا سر عمرو را از تن جدا کند او گفت چرا منصرف شدی و اکنون باز آمدی علی گفت چون آب دهن بصورت من انداختی و در آنحال من خشمناک شدم نخواستم با حال خشم سر تو را جدا کنم بلکه خواستم با حال انبساط برای رضای خدا سر از تن تو بگیرم. مولوی این داستان را با فلسفه عمل علی چنین نقل کرده است:

شیر حق را دان منزه از دغل

از علی آموز اخلاق عمل

علی سر عمرو را آورد حضور پیغمبر و رسول خدا فرمود ضربه علی یوم الخندق افضل من عباد الثقلین.....»

مزدک

درفش کاویانی



[/http://derafsh-kavivani.com/parsi](http://derafsh-kavivani.com/parsi)

derafsh-kavivani.com

